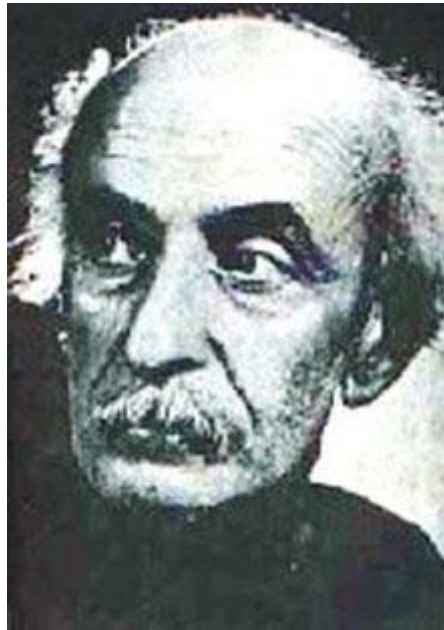


نامه‌ای از نیما یوشیج به همسرش عالیه



عالیهی عزیزم

چیزهایی که زبانی برای مردم گفته می‌شود وقتی که مؤثر واقع نشد باید آن را نوشت، ممکن است در صورت ثانی اثر کند به این جهت می‌نویسم. تو وقت داری که فکر کنی و آن وقت یقین خواهی کرد چیزی را که می‌نویسم در موقع نوشتن آن فکر کرده‌ام.

در کوهپایه، جایی که قدم به قدمش را با من تماشا کرده‌ای، اواخر پاییز کبک‌هایی پیدا می‌شوند که می‌خواهند شکارچی را گول بزنند: سرشان را زیر برف می‌برند دمشان را به هوا. چون خودشان شکارچی را نمی‌بینند، خیال می‌کنند شکارچی هم آن‌ها را نمی‌بیند. دیشب وقتی که از اتاق بیرون آمدم و چشمم به ماه افتاد، افسرده شدم. گفتم عالیه بی‌شباقت به این کبک‌ها نیست و همین حالت که عبارت از خود را علنا مخفی فرض کردن باشد در روح انسانی وجود دارد. وقتی که کسی را نمی‌شناسند خیال می‌کنند کسی هم آن‌ها را نشناخته است.

ولی نبض تو در دست من است. تو بی‌جهت به من می‌گویی بوالهوس. کدام بوالهوس عطر صبح و اتوی پیراهنش را فراموش کرده است. صبح از در خانه بیرون نمی‌روند مگر با بزرگ کامل. این اشخاص تمام پولشان را برای ظاهرشان خرج می‌کنند و تمام باطنشان را به یک پول می‌فروشند. نه عقیده‌ی ثابت دارند نه استقامت. شاید تحریر زیاد، اعمال شاقه‌ی فکری، ناجور بودن با مردم، خدمت بدون مزد به ملت، گمنامی و فقر من دلیل بوالهوسی من باشد. درست است من یک وقت جور دیگر بوده‌ام، ولی حالیه خیلی لجوج هستم و زیاده از حد بدبین.

چیزهایی را که خیلی قبل از این روزگارها نوشته‌ام و برای تو خوانده‌ام برای این بوده است که وجود محبوب تو را بیشتر به خودم نزدیک کنم. تو مقصود مرا نمی‌دانی. اگر چند سال زودتر به هم می‌رسیدیم به تو می‌گفتم هر پرنده کجا آشیان دارد! حال از تو شکوه نمی‌کنم. از تصادف! ... جهت این است که در ابتدای مواصلت خیلی لابلالی و بی‌قید شده بودم. پس تو این قدر بی‌قید نباش. روی این امواج، زندگانی به پل کوتاه و تنگی شباهت دارد. کمی بی‌قید برای لغزیدن و تسلیم شدن به امواج غضبناک کافی است. این امواج، حوادث است. انسان با قابلیت و تدابیر شخصی ممکن است آن‌ها را پس و پیش کند، ولی نمی‌توان آن‌ها را کوچک شمرد.

به تو يك فكر خوب بدهم. چون نوشته می‌شود شاید اثر کند: سعی داشته باش در قلب کسی که با او زندگی می‌کنی یادگارهایی بگذاری که در ایام پیری، موقعی که خواهی نخواهی شکسته و ناتوان می‌شوی، آن یادگارها مانع از این باشند که آن آدم از تو دور بشود.

ظاهر آرایی برای خود مقامی دارد ولی همین که از بین رفت به آن حباب‌های خالی شباهت خواهد داشت که از سقوط قطرات باران روی آب تولید شده و انعکاسات رنگارنگی در سطح آن تصور یافته باشد. چون باطن ندارند، برمی‌خیزند. روی کار آمده، دورانی دارند، پس از آن مثل خیال‌های گریزان، مثل درآمدهای اول تو، زود از بین می‌روند.

عالیهی عزیزم! محبت‌های ظاهری فناپذیر هستند، ولی همین که باطن و حقیقتی داشت برای همیشه حکمفرمای قلب انسان واقع می‌شوند. برای اینکه در موقع زوال صورت باطن، نایب مناب صورت خواهد شد.

اگر در من فكر و احساسات خوب سراغ داری عالیه! به توقعات من اهمیت بده. من از تو يك چیز می‌خواهم: «با من يك‌جور باشی» در اتاق تنها. سرت را به دو دست گرفته فكر كن.